پس از رونمایی از مستند «مادر جبهه‌ها» به سراغ سوژه اصلی این فیلم رفته‌ایم تا ببینیم چرا زهرا محمودی را به این نام می‌شناسند

مادری در خط مقدم جبهه

زینب مرتضایی فرد
فرهنگ و هنر

سخت‌ترین کار دنیاست، مادر بودن را می‌گویم. این که بپذیری نفس یك موجود دیگر به وجودت بسته باشد، این که بخواهی کنار موجود دیگری بایستی تا قد بکشد و بزرگ شود، درست مثل یك باغبان اما با موقعیتی به مراتب دشوارتر و پیچیده‌تر. کنارش بایستی تا قد بکشد اما زیستن را هم یاد بگیرد، فکر کردن را و درك کردن جهان را. چیزی که درختان و گیاهان از آن بی‌نیازند و موجب می‌شوند باغبان گل‌ها و باغچه‌ها بودن کاری شود بارها ساده‌تر از باغبان آدم‌ها بودن.

مادرها می‌شوند شبیه باغبان‌ها اما گلشان رشد می‌کند و بزرگ می‌شود، ترکشان می‌کند و جهان‌های بسیاری را می‌پیماید، اما آنها همیشه همان مادران سال‌ها پیش می‌مانند، همیشه نگران گل یا گل‌هایشان خواهند بود و کنارشان...

ردیف کردن این کلمات راحت است، اما مادر بودن نه. از آن دشوارتر هم این که بتوانی فکر کنی مادر تمام گل‌های جهانی و در برابر هر آدمی که می‌بینی احساس مسؤولیت کنی و بخواهی یاری‌اش کنی. بتوانی فکر کنی انسانی که مقابلت ایستاده هیچ فرقی با فرزند خودت ندارد، اما مگر شدنی است که اگر بود جهان چه جای بهتری شده بود.

زنده‌یاد زهرا محمودی مادر شهید حسن اقبال، زنی ۶۰ ساله، بلد بوده مادر همه باشد. هشت سال دوران جنگ تحمیلی را ایستاده کنار رزمنده‌ها تا مادرشان باشد، دلیل هم مستندی است درباره او که به مادر جبهه‌ها معروف است، توسط شهرام میراب اقدم ساخته و عصر روز یکشنبه در حوزه هنری رونمایی شده است.

به همین بهانه رفتیم سراغ زندگی، خاطرات و حرف‌های او تا ببینیم چه شده که مادر یک شهید، مادر جبهه‌ها شده است.

چطور مادر جبهه‌ها شد؟

خرمشهر تازه آزاد شده بود که زهرا خانم به جای دور شدن از فضای جنگ و عقب‌نشینی به سمت شهر قدم برداشت، وارد خاك خرمشهر که دیگر شده بود خونین شهر شد و هشت سال تمام یك پایش وسط میدان جنگ بود و یك پایش تهران تا مایحتاج رزمندگان را تهیه کند و خودش برایشان ببرد، چرا؟ چون فکر می‌کرد جوان ۱۷ ساله‌ای که زیر آتش گلوله و تانك می‌جنگد، مادر می‌خواهد. مادری که وجودش بشود دلگرمی و همراهی برای ادامه ایستادگی. بعد هم به «مادر جبهه‌ها» معروف شد و حالا هم که خودش در میان ما نیست، هنوز با این عنوان در دل رزمندگان آن روزها زنده است و از او همواره به نیکی یاد می‌شود.

آن‌طور که خودش در مصاحبه‌های به جا مانده گفته است، تقریباً از اول تا آخر جنگ را در جبهه بوده و روزهای زیادی را در سردشت، سومار، پیرانشهر، مریوان، بانه، سقز و شهرهای خوزستان گذرانده است. او گفته که در کردستان گاهی تا کمر در برف فرو می‌رفته یا گاهی موقع عبور از مناطق مین‌گذاری شده دچار مشکل می‌شده اما همپای رزمندگان پیش رفته و به مسیر ادامه داده است.

او درباره دلیل این تصمیمش گفته است: «در جبهه هر کاری از دستم برمی‌آمد انجام می‌دادم، اما وظیفه اصلی‌ام توزیع مایحتاج رزمندگان بود. ما می‌دانستیم لوازمی را که در تهران مهیا می‌کنیم و می‌فرستیم مدتی طول می‌کشد تا به دست رزمنده‌ها برسد و گاهی چند وقت در انبار می‌ماند. برای همین تصمیم گرفتیم خودمان به دست‌شان برسانیم، حتی در خط مقدم!»

زنده‌یاد محمودی درباره این که چه شده او را مادر جبهه‌ها نامیده‌اند هم گفته است: «یادم هست یکی از رزمنده‌ها کاغذی را از جیبش بیرون آورد و پاره کرد. وقتی علتش را پرسیدم گفت شش ماه است مادرم را ندیده‌ام. احساس دلتنگی کردم و برایش نامه نوشتم. اما شما را که دیدم حس کردم مادرم به جبهه آمده و نامه را پاره کردم. از آن به بعد رزمندگان به من گفتند مادر جبهه‌ها.»

بعدتر هم آن قدر رفت و آمدهایش را ادامه می‌دهد که سپاه برایش کارت صادر می‌کند و او به جاهایی در جبهه می‌رود که خیلی‌ها جراتش را نداشتند. خط مقدم با جاهای دیگر برایش فرقی نداشته، هر بار به جبهه می‌رفته و باز برمی‌گشته تهران. کمك‌های مردمی را جمع می‌کرده و دوباره دست پر به جبهه می‌رفته است. بی‌آن که نگران جان خودش باشد، او بی‌هیچ ترسی میان آتش و خون راه رفته و مادری کرده است.

او در بخش دیگری از خاطراتش گفته است: «وقتی به منطقه می‌رفتیم و می‌دیدیم بچه‌ها کالای خاصی را احتیاج دارند که ما همراه نداریم به نزدیك‌ترین شهر برمی‌گشتیم و تهیه می‌کردیم و به دست عزیزان می‌رساندیم. مثلا در عملیات «کربلای ۷» دشمن خیلی از منبع‌های آب را زده بود. ما خودمان را به کرمانشاه رساندیم و منبع آب تهیه کردیم و برایشان بردیم. بچه‌ها از این که برایشان لوازم می‌بردیم خیلی خوشحال می‌شدند و اظهار محبت می‌کردند.»

زنده‌یاد محمودی یا همان مادر جبهه‌ها حالا در قید حیات نیست، اما روایت خاطرات و خطرات، و اتفاقاتی که پشت سر گذاشته را در در زمان حیاتش مقابل دوربین بیان کرده و تماشای مستند «مادر جبهه‌ها» می‌تواند مرور دشواری‌هایی باشد که او پشت سر می‌گذارد تا مادر همه رزمنده‌ها باشد.

جنگ بدون حمایت زنان پیروز نمی‌شود

در آیین رونمایی از مستند مادر جبهه‌ها، مرتضی سرهنگی مدیر دفتر هنر و ادبیات مقاومت حوزه هنری حرف‌های جالبی درباره نقش زنان در دوران جنگ زده است. او در بخشی از سخنانش به نقش مهم زنان در دوران هشت سال جنگ تحمیلی اشاره کرده و می‌گوید: اساسا صدای جنگ با خاطرات زنان بلندتر شنیده می‌شود. در ادبیات جنگ بر خلاف باور بعضی‌ها، خاطرات یك دختر ۱۷ ساله شناخته‌شده‌ترین کتاب جنگ ما می‌شود. «دا» مانند خط پهنی خاطرات را پهن می‌کند و در این حوزه مبدا می‌شود.

زنان بهترین راویان جنگ هستند. این نکته را هم سرهنگی بیان کرده و درباره‌اش این طور توضیح می‌دهد: در ادبیات جنگ، خانم‌ها به قدری پررنگ حضور دارند که آقایان رو هم پشت سر گذاشته‌اند. بهترین راوی‌ها و نویسندگان ما در این ادبیات خانم‌ها هستند. کار درباره جنگ برای خانم‌ها سخت است، زیرا جنگ تجربی است و خانم‌ها تجربه‌ای که یه مرد در جبهه داشته را ندارند. اما به لحاظ احساس، تکنیك و فنی در این زمینه بسیار قوی عمل کردند. ما داریم نویسندگان زنی که در این حوزه نوشته‌اند، در صورتی که بعد از جنگ به دنیا آمده‌اند.

او تاکید می‌کند: «در جنگی اگر زن‌ها پشت مردان نباشند آن کشور در جنگ موفق نخواهد بود. ما ظرفیت بالایی برای کار در زمینه جنگ داریم.»

یادداشت:
مریم اسدپور رحیم‌آبادی
کارشناس ارشد معماری بایونیك

دیزنی‌لند خودمان را بسازیم

«خوش‌آمدید. دیزنی‌لند سرزمین شماست. اینجا کهولت، خاطرات عزیز گذشته را بازمی‌یابد و جوانی مبارزات و وعده‌های آینده را می‌چشد. دیزنی‌لند به ایده‌آل‌ها، رویاها و واقعیت‌های سختی که آمریکا را ساخته است تقدیم شده. با آرزوی این‌که منبعی از شادی و الهام برای تمام دنیا باشد.»

این، متنی است که برای بازدیدکنندگان دیزنی‌لند خوانده می‌شود. جرقه ساخت دیزنی‌لند زمانی که والت دیزنی با دخترانش -دیان و شارون- به گریفیت پارك لس‌آنجلس می‌رفت با سوال: «چرا نباید پارکی وجود داشته باشد که کودکان و بزرگسالان را به طور همزمان سرگرم کند؟» در ذهن او شکل گرفت. او با مشارکت و تحقیق گروهی از کارشناسان دانشگاه استنفورد، درختستان پرتقالی ۶۵ هکتاری در آناهایم کالیفرنیا خرید و کار ساخت این سرزمین جادویی آغاز شد.

همه چیز درست از همان لحظه‌ای آغاز شد که والتر فکر کرد چرا شهری که در آن زندگی می‌کند فضایی برای تفریح همزمان بزرگسالان کنار کودکان ندارد؟ سپس تلاش کرد با تفکر خلاقانه، آن را به فرصت تبدیل کرده و پارکی بسازد برای شادی و سرگرمی، با چاشنی طراحی فضای پویانمایی‌ها و سرزمین‌هایی که روزی همه ما آنها را در ذهنمان بازسازی کرده‌ایم. این همان تعبیر «شهرهای انسان‌محور» است. ساخت شهرهایی که در آن «انسان» اساسی‌ترین فاکتور طراحی شهری باشد. چیزی که امروز در جامعه ما بسیار به آن نیاز است، اما نکته‌ای که پیشتر هم به عنوان اصلی اساسی برای وقوع این هدف از آن یاد شد: عنصر «خواست و اراده همگانی» است. برای داشتن شهری سالم ما به انسان‌هایی سالم نیازمندیم.

بیاید با هم ببینیم شهری که امروز در آن زندگی می‌کنیم علاوه بر آن‌که می‌خواهد به ما اتوبان‌ها، زیرگذرها، اتوبوس‌ها، مترو و ترافیك و جمعیت هدیه کند تا چه اندازه موفق بوده بُعد زیبایی‌شناسی روح انسان امروز را سیراب کند؟ پاسخ ساده است: هیچ!

«پوسته شهری» می‌تواند بستری برای ساخت این دنیای شگفت‌انگیز باشد. ورود هنر به دنیای ماشینی این روزها به‌سان دمیدن روحی در کالبد شهری است. آنچه برای ما می‌تواند عنصری کمك‌کننده در این طراحی باشد ورود هدفمند هنرهای ایرانی است که از یك‌سو به عنوان منبعی غنی و بی‌بدیل از طرح و رنگ و فرهنگ و تاریخ شناخته می‌شود و از سویی دیگر آفریننده و تقویت‌کننده حس «خاطره جمعی» شهروندان از طریق هنرهایی است که ریشه ملی و آیینی دارند. مجموعه‌ای شگفت‌انگیز از هنرهای تجسمی و معماری که می‌تواند به ما کمك کند تا «دیزنی‌لند خودمان را بسازیم»!

برای به وقوع پیوستن این رویای جذاب ما به کسی نیازمندیم که تعریف درستی از رویا و زندگی در دنیای خیال با چاشنی خلاقیت داشته باشد، نقطه اشتراك دنیای خیال و واقعیت را بشناسد و با ایجاد به‌موقع موجی اجتماعی در راستای ساخت شهری پویا و زنده تلاش کند. از یابنده تقاضا داریم که این قهرمان شگفت‌انگیز را به ما معرفی کند!

پشت صحنه

آسه برو آسه بیا که گربه شاخت نزنه

این‌قدر دقیق! این قدر دقیق که روزنامه‌نگارهایش را جمع می‌کند و چم و خم کار را یادشان می‌دهد که موقع گزارش نوشتن و یادداشت دادن قلم به بیراهه نرانند که پس فردا گاو روزنامه هم برای مسؤولان مجموعه و هم برای بچه‌های تحریریه نزاید و گذرشان بیفتد به شکایت و شکایت‌کشی و راهروهای دادگاه و این صحبت‌ها. اجمالا آن‌که مسؤولان روزنامه لطف کرده و از یك وکیل مبرز حقوقی دعوت کرده بودند تا در تحریریه ساعتی حضور پیدا کند و کمی از مشکلات حقوقی و قضایی بگوید که گریبانگیر خبرنگارها و روزنامه‌نگار شده تا در کارشان، رعایت انصاف و مسائل قضایی و حقوقی را بکنند که پس‌فردا مشکلی برایشان پیش نیاید.

غرض این‌که ساعتی در محضر یك وکیل مطبوعاتی زانو زدیم و گفتیم و شنیدیم. بین خودمان بماند بعضا فیوز بعضی‌هایمان هم پرید که با تغییر یك واژه و تبدیل به واژه دیگر چطور بار حقوقی یك مساله، کم و زیاد می‌شود. اینجوری دیگر نه مشکلی برای روزنامه پیش خواهد آمد و نه خودمان. خلاصه گفتیم که شما هم بدانید از امروز با رعایت جوانب حقوقی برایتان مطلب می‌نویسیم با دقت ریاضی مضاعف! دیگر آن‌که دوستان سینمایی گروه دیروز مهمان داشتند. حالا این‌که این مهمان که بود و چه گفت در همین یکی دو هفته آینده خواهید دید. اجمالا این را بگوییم که مطلبی خواندنی در راه است. خب برویم سر صفحات!

چند روز قبل تصویری منتشر شد از تعدادی از حضرات موسیقیایی و آهنگسازان و ارکستر سمفونیکی که در روزهای جنگ رفته بودند خط مقدم و برای رزمنده‌ها برنامه اجرا کرده بودند. خلاصه این‌که همکاران ما توانستند ضمن شناسایی عناصر موجود در تصویر، آنها را شناسایی و پیدا کرده و بروند سراغ‌شان و هم گزارشی درباره این موضوع تنظیم کنند و هم با یکی دو نفرشان گپ بزنند. این گزارش البته چند روز قبل قرار بود منتشر شود که به دلایلی امکانش فراهم نشد و امروز رفت در صفحات. بیش از این بازارگرمی نکنیم و ورق بزنید

بروید صفحه ۱۲.

سایپا
مناقصه عمومی

- تامین ۸ قلم ابزار شارژی با نشان بوش، اطلس کوپکو و FEIN به همراه باطری و شارژر
- تامین ۱۴ دستگاه پمپ سیلر (۵۵:۱) با متعلقات
- تامین ۴ دستگاه حکاکی Scribing با متعلقات
- تامین ۱۸ دستگاه جرثقیل بادی و برقی
- تامین ۱۶ دستگاه CO2 با متعلقات

جهت دریافت مشخصات فنی و پیمان، لطفا به سایت اینترنتی www.saipacorp.com، بخش مناقصه‌ها و مزایده‌ها (مناقصه الکترونیکی) و یا سایت اینترنتی https://pur.saipacorp.com مراجعه فرمایید. همچنین ما را در سایت اینترنتی https://auc.saipacorp.com دنبال کنید.

معاونت بازرگانی گروه - مدیریت خرید ماشین آلات، ابزار و قالب‌ها